

# درآمدی بر «رفرم» و «انقلاب»

نویسنده: دکتر سید عبدالعلی قوام، دانشیار علوم سیاسی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

افرادی نیز وجود دارند که این ارزشها را در روند اجتماعی شدن، درونی می‌کنند. این ارزشها، انگیزه‌هایی را در فرد برای رفتار ایجاد می‌کنند، تعیین کننده انتظارات دیگر افراد هستند، و چهارچوب مرجعی برای این انتظارات بوجود می‌آورند. برخی از این نظامهای ارزشی فردی بوده و بانقش اجتماعی یا اقتصادی فرد ارتباط دارند؛ حال آنکه دیگر نظامهای ارزشی در جامعه رواج دارند، مورد پذیرش عام هستند، و دلیل و توجیهی برای وجود نهادها، مقامات و ساختارهای قدرت به شمار می‌روند.

«گرث» و «میلز» (Gerth & Mills) نظامهای ارزشی نوع دوم را که به ساختار قدرت یابک نظم نهادی معین مشروعیت می‌بخشند، «نمادهای برتر»، «نمادهای مشروعیت» و یا «نمادهای توجیهی» می‌نامند. این ارزشها که «مارکس»، «مانهایم» و «لاسل» از آنها به ترتیب با عناوین «اندیشه‌های مسلط»، «ایدئولوژی»، و «نمادهای اقتدار» یاد می‌کنند، به اندازه‌ای مورد پذیرش عام بوده و بطور عمیق درونی شده‌اند که انسانها آنها را صرفاً بعنوان دیدگاهی درست ارزیابی نمی‌کنند بلکه از طریق آنها به دیگر امور می‌نگرند.

■ در بحث راجع به رفرم، انقلاب و دیگر اشکال دگرگونی اجتماعی، غالب پژوهشگران بر اهمیت اساسی ارزشهای اجتماعی (نمادها) بمثابة وسیله‌ای برای حفظ اقتدار و ساختار اجتماعی معین، و نیز بمنزله عوامل عمده دگرگونی صحنه گذاشته‌اند.

بنابر این در هرگونه تحلیل از رفرم و انقلاب بایستی قبل از انجام مقایسه بین این دو شکل دگرگونی اجتماعی، مکانیسمهایی را که از طریق آنها این ارزشها بر عمل اجتماعی تاثیر می‌نهند، مشخص کنیم.

نخستین نکته‌ای که مایلیم عنوان کنیم این است که ارزشها عوامل نامرتبیطی نیستند که در خلأ وجود داشته باشند، بلکه مستقیماً تعیین کننده رفتار

آدمی و نگرش او نسبت به جهان بوده و بگونه‌ای پیچیده در ارتباط متقابل با یکدیگرند. به همین علت، شاید دقیقتر آن باشد که بیشتر از «نظامهای ارزشی» سخن بگوییم تا از ارزشهای منفرد.

نظامهای ارزشی نه تنها پیرامون نقشها و نهادها، بلکه حول

طرح از نشریات خاجی



گونی مقولاتی مربوط به ذهن هستند که باید امری بدیهی تلقی شوند.<sup>(۱)</sup> از طریق ارتباط دادن حاکمیت با این گونه اعتقادات است که حاکمان فرمانروایی خود را توجیه می کنند و در نتیجه هر گونه مخالفت با اقتدار آنها بمنزله مخالفت با اخلاقیات، رعایت قانون، و کل ساختار اعتقاد اجتماعی قلمداد می شود. لذا یکی از مهمترین عملکردهای نظام ارزشی، مشروعیت و اقتدار بخشیدن به حکومتی است که طبق تعریف «ماکس وبر» (Max Weber) «... اجتماعی انسانی است که مدعی انحصار قدرت مشروع در چهارچوب قلمروی مشخص است».<sup>(۲)</sup>

علاوه بر این، ارزشها ضرورت توسل به قهر را به کمک ایجاد بنیانی برای همکاری واحد زیادی کاهش می دهند، زیرا این همکاری مؤثرتر از فشار و یا عبارتی اعتقاد مشترک است.

اندازه ای که نمادهای برتر یا نظامهای ارزشی از نظر عامه مردم بدیهی تلقی می شوند یا افراد آنها را درونی می کنند، به نوع ساختار اجتماعی یا نظم نهادی بستگی دارد. گرث و میلز معتقدند در این جا دو حالت پیش می آید که در حالت اول نمادهای برتر توسط کسی مورد تردید قرار نمی گیرند یا حتی مطرح نمی شوند، زیرا این نمادها به اندازه ای در تفکر یا احساس غالب جنبه ضمنی دارند که نیازی به توضیح آنها نیست و نیز ضرورت زیادی برای تأکید بر آنها وجود ندارد. این درونی کردن، مشخصه جوامع سنتی برخوردار از اعتقاد و نهادهای همگن است. بعلاوه، نظام ارزشی اصلی در شرایطی که ابزارهای ارتباطی در انحصار افرادی است که به توجیه اقتدار خود می پردازند، مورد شک و تردید قرار نمی گیرد. حالت دوم هنگامی روی می دهد که ارزشهای غالب را برخی افراد مورد تردید قرار می دهند. در چنین موردی، ممکن است «نمادهای متقابل» ایجاد گردند که اقتدار موجود را مورد حمله قرار داده و نظامهای ارزشی «آرامی» و جدید را بدیهی شمارند.

از نظر «گرث» و «میلز» وجود سه عامل برای پدیدار شدن درگیری یا رقابت در مقابل نمادهای مشروعیت ضروری است: (۱) تنوع ترکیب نهادی؛ (۲) دگرگونی یا بویش سریع نهادها؛ (۳) دسترسی نسبتاً آسان افراد دارای بینشهای متفاوت به ابزارهای ارتباطی.<sup>(۳)</sup>

این عوامل منجر به تعارض نقشها و ایجاد ارزشهای متعارضی می شوند که بنوبه خود موجب «فقدان اعتبار» می گردند. به اعتقاد بسیاری از نظریه پردازان، این «فقدان اعتبار» شرط اصلی دگرگونی از طریق انقلاب یا رفرم است.

انقلاب و رفرم دربرگیرنده دگرگونیهای آگاهانه در ساختار اجتماعی یا بخش های از آن و نیز دگرگونی در سطح ایدئولوژیک است. معهذاً پیش از بررسی انواع دگرگونیهایی که دربرگیرنده این مفاهیم هستند، شاید ضروری باشد که علل علاقه مردم به ایجاد این تغییرات را جویا شویم.

برخی دانشمندان علوم اجتماعی از نظام اجتماعی نامتعادلی سخن می گویند که ارزشهای جامعه در آن، دیگر با واقعیهایی که بایستی مورد نظر این ارزشها باشند هماهنگی ندارند. تنها در یک نظام اجتماعی نامتعادل دگرگونی ایجاد نمی گردد، بلکه جامعه متعادل نیز دانما در حال دگرگونی و تحول است؛ معهذاً این جامعه تجانس کامل را بین محیط و ارزشهای خود حفظ می کند، حال آنکه در جامعه نامتعادل که شرایط انقلابی در آن هویدا می شود، دیگر چنین تجانسی وجود ندارد.

دانشمندان علوم اجتماعی دلایل بسیاری برای فقدان تجانس در درون جامعه ذکر کرده اند. این عوامل عبارتند از: علاقه به زمین، مالیات بندی سنگین، محدودیتهای بازرگانی، فساد، قیمت های بالا، درآمدهای کم و بیکاری. اگر چه در جوامع مختلف و در ادوار گوناگون همه این پدیده ها در دگرگونی اجتماعی و خیزش عمومی نقش داشته اند، اما عوامل مذکور مبین معیارهای نسبی نبوده و روشنگر تأثیر یا عدم تأثیر این دگرگونیها بر ارزشها یا محیط و نیز چگونگی آن نمی باشند. «والاس» (Wallace) فهرست دیگری از این گونه عوامل ارائه می کند که شامل درگیری داخلی بین گروه های ذینفع است که بعنوان یک عامل زیانهای شدیدی برای حداقل یک گروه ایجاد می کند. فهرست اخیر گویاتر است، اما علت از هم گسیختگی ارزشها را بطور کامل روشن نمی سازد. «جبر اقتصادی» مارکس نیز به نقش ارزشها اهمیت لازم را نمی دهد. «تکویل» (Toqueville) در بررسی انقلاب فرانسه، نظریه موسوم به

«انتظارات رشد یابنده» را علت انقلاب ذکر می کند. تکویل در این نظریه ادعا می کند که در دوران شرایط رشد یابنده اقتصادی، برخی گروهها ممکن است بر اثر برآورده نشدن انتظارات بزرگ خود برای شرایط بهتر، دچار یأس شوند. این تنها یکی از عللی بود که «تکویل» اعتقاد داشت موجب دگرگونی ریشه ای یا خیزش عمومی می شود. با این همه، نظریه دیگری در مقابل نظریه مذکور قرار دارد که مدعی است انقلابها بر اثر بی عدالتیهای شدید در توزیع درآمدها بوجود می آیند. معذالک این نظریه دلیلی برای این حقیقت ارائه نمی کند که حتی در باثبات ترین جوامع دنیا نیز بی عدالتیهای شدید در زمینه درآمدها وجود داشته است.

ممکن است بهترین روش برای برخورد با مسأله تحلیل فشارهایی که به خیزشهای اجتماعی منجر می شوند، تشخیص دو ریشه دگرگونی یعنی مبارزه طلبی های محیط و نیز شکست در رسیدن به ارزشهای آرمانی معین باشد.

ریشه های دگرگونی در محیط، دربرگیرنده نوآوریهای تکنولوژیکی،

□ یکی از مهم ترین عملکردهای نظام ارزشی، مشروعیت و اقتدار بخشیدن به دولتی است که طبق تعریف ماکس وبر «اجتماعی انسانی است که مدعی انحصار قدرت مشروع در چهارچوب یک قلمرو مشخص می باشد».

□ شناخته شده ترین ویژگی نظامی که تعادل خود را از دست داده، این است که ارزشها دیگر به گونه ای قابل پذیرش و نمادین بیانگر واقعیات زندگی نیستند و این وضع در سطح فردی و نیز نهادی پیش می آید.

□ هنگامی که یک ایدئولوژی انقدر تکامل یابد که به ایدئولوژی انقلابی کاملی تبدیل گردد، «هدف»، «ابزار» و «ارزش» را درهم می آمیزد و به عبارت دیگر نظامی از عملکردها تعیین می شود که در صورت تحقق می تواند فرهنگ موجود را به فرهنگ مورد نظر تغییر دهد.

پیروزی نظامی، مهاجرت جمعیت و توسعه اقتصادی است. ریشه های تغییر در ساختار ارزشی، اندیشه های نو، تحولات فکری و اختراعات را شامل می شود. در اینجا دو پرسش در مورد چگونگی تبیین خلاقیت و نیز چگونگی توضیح علت پذیرش یا طرد اندیشه ای نو از سوی یک گروه یا جامعه مطرح می شود.

«اریک اریکسون» (Erik Erikson) روانشناس آمریکایی، «طرفدار رفرم» را بمنزله فردی در نظر می گیرد که در کودکی روش خاصی را برای مشکلی شخصی که موجب نگرانی او شده آموخته است. هنگامی که فرد در بزرگسالی با مشکلاتی اجتماعی برخورد می کند که موجب نگرانی او می شود، واکنش مشابهی نشان می دهد.

اگر فسادهای اجتماعی را که چنین شخصی (طرفدار رفرم) به آن حساس است دیگر اعضای جامعه نیز بمنزله فساد بشناسند، او تبدیل به یک رهبر شده و موفق به ایجاد دگرگونی بزرگ اجتماعی، مثبت یا منفی، می شود.

نظریه دیگر در مورد طرفداران رفرم این است که آنها معمولاً به جایگاه جدید با دوگانه ای که دارای معنایی مبهم است، تعلق دارند. ادعا می شود که چنین شخصی نیاز دارد از تنش فردی بکاهد و جایگاه نامحدودش به او اجازه می دهد تا نگرش آزادانه تری نسبت به نظام اجتماعی داشته باشد. نظریه سوم راجع به بنیانگذاران رفرم این است که آنها دارای جایگاه و اعتبار بالایی هستند و برای قبولاندن اندیشه هایشان از نفوذ خود بهره می جویند.

قدرت خلافت، یکی از مشخصه‌های ماهیت انسان است که هرگز اجازه بروز کامل در جامعه ندارد، اما هیچ وقت تماماً سرکوب نمی‌شود. معمولاً نظامهای اجتماعی نفوذ اندیشه‌های نو را با جلب نظر «طرفداران رفرم» جهت فعالیت در چهارچوب نظام از طریق پیشنهاد پاداش به آنها، کنترل می‌کنند. این امر «عادی شدن» و تا حدی کاهش تأثیر این اشخاص و سازمانها را موجب می‌شود. پذیرفتن طرفداران رفرم در درون نظام اجتماعی تنها یکی از روشهایی است که جامعه و بویژه صاحبان قدرت از آن برای سازگاری و حفظ تعادل جامعه‌ای که تحت فشارهای جدید قرار گرفته استفاده می‌کنند، و این یکی از راههای رفرم در چهارچوب نظام است. با این حال، گاهی اوقات فشار آن چنان ناگهانی یا شدید است که روند‌های نهادی و روزمره نظام را برای حفظ خود فلج می‌کند. لذا وظیفه رهبران نظام این است که سیاستهایی جهت احیاء تجانس و انسجام به کار گیرند.

شناخته شده‌ترین ویژگی نظامی که تعادل خود را از دست داده، این است که ارزشها دیگر توضیح قابل پذیرش و نمادینی از زندگی ارائه نمی‌کنند. این

اجتماعی قدیمی را تقویت می‌کردند و به آنها ثبات و مفهوم می‌بخشیدند، در شرایط نامتعادل موجب تنش و اعتراض بیشتر می‌شوند. هنگامی که ساختار ارزشی و تقسیم کار بطور فزاینده نامتجانس می‌شوند، منافع پنهان در تغییر دادن ساختار موجود (که مربوط به همه جایگاه‌های مادون است) رو به آشکار شدن می‌گذارند.

هنگامی که عدم تعادل شدیدتر می‌شود، تنشهای فردی در همه جایگاه‌ها ایجاد می‌گردد و پس از مدتی مردمی که از جایگاه‌های خود خرسند نیستند شروع به پیوستن به یکدیگر و تشکیل گروه انحرافی یا جنبش اعتراضی در جامعه می‌کنند. زمانی که این گروه‌ها که منافع پنهان آنها آشکار شده دست به انتخاب ایدئولوژی بزنند و عبارتی ساختار اجتماعی و ارزشهای سیاسی دیگری را بپذیرند، جامعه به دو گروه تقسیم خواهد شد: گروه نخست که علاقمند به حفظ ساختار موجود است، و گروه دوم که هدف آن تغییر ساختار مستقر می‌باشد. (۵)

این ایدئولوژیها به فرونشاندن تنش فردی و ایجاد چشم‌اندازی برای



وضع در سطح فردی و نیز نهادی روی می‌دهد، زیرا هنگامی که نهادها بازندگی اجتماعی سازگاری ندارند، اهداف فرد نیز ناهنجار و ناسازگار به نظر رسیده و موجب تنش درونی می‌شود. اگرچه فرد به هیچ وجه همسان با نظام اجتماعی نیست، اما رابطه محکمی بین این دو وجود دارد و فرد و نظام بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌نهند.

در نظام باثبات، به اعمال انحرافی افرادی که رفتارشان متناسب با چهارچوب قابل تحمل از سوی جامعه نیست همچون عملی جنایتکارانه یا نابخردانه نگریسته می‌شود، هرچند که این افراد اعمال خود را «انقلابی» می‌دانند. با وجود این، در نظام نامتعادل هر شخص حدی از تنش را احساس می‌کند و این امر ممکن است او را به سوی رفتاری بکشاند که قبل از نامتعادل شدن نظام، عملی انحرافی تلقی می‌شده است. بعلاوه در چنین مواقعی برای دیگر اعضای جامعه دشوار است که رفتار حاکی از اعتراض علیه شرایط اجتماعی را از رفتار انحرافی تمیز دهند. آهنگ کند و نامتجانس دگرگونی در رفتار فرد و نظام اجتماعی غالباً تنها زمانی منجر به توفیق صاحبان قدرت در تشخیص حوادث آتی می‌شود که نیروهای انقلابی بخوبی سازمان یافته باشند. دیگر مشخصه نظام نامتعادل این است که جامعه تمایل به ایجاد شکاف در فعالیت گروه‌هایی دارد که برخی از اعضای آنها پیشنهادهای دیگری را برای کنار گذاشتن ساختار ارزشی قدیمی می‌پذیرند و بدین ترتیب منافع این گروه‌ها دقیقاً در مقابل منافع جامعه قرار می‌گیرد. ارزشهایی که جایگاه‌ها و نقشهای

متجانس ساختن ارزشها و محیط کمک می‌کنند. معذالك برخی از ایدئولوژیها همچنان ناقص باقی می‌مانند و هرگز نظامهای ارزشی متعادلی تلقی نمی‌شوند. هنگامی که یک ایدئولوژی آنقدر تکامل یابد که به ایدئولوژی انقلابی کاملی تبدیل گردد، «هدف»، «ابزار»، و «ارزش» را در هم می‌آمیزد و عبارتی نظامی از عملکردها تعیین می‌شود که در صورت تحقق می‌تواند فرهنگ موجود را به فرهنگ مورد نظر تغییر دهد.

ایدئولوژیها در حکم سیاستها و فرمها نیستند. فرمها برنامه‌هایی برای اقدام در جهت متجانس کردن دوباره نظام می‌باشند، و در حال از این تمایل مایه می‌گیرند که بخشهایی از ساختار اجتماعی کهنه حفظ شود و در روند انجام این عمل نیز از خشونت اجتناب می‌گردد. معمولاً سیاستهای مربوط به رفرم، همانند ایدئولوژیهای انقلابی، در نظامی نامتعادل شکل می‌گیرد، اما غالباً توسط کسانی ارائه می‌شود که به حفظ نظام مستقر علاقمند بوده و آگاهانه برای کاهش دادن اعمال انقلابی یا خشونت‌آمیز از سوی گروه‌های مخالف تلاش می‌کنند.

این سیاستها که توسط رهبران سیاسی یا طرفداران رفرم اتخاذ می‌گردد، منجر به تغییر بخشهایی از ساختار اجتماعی می‌شود. بدون آنکه تعادل نظام را از بین ببرد یا موجب «از دست رفتن اقتدار» گردد. در واقع، این سیاستها به تقویت ساختار اقتدار موجود کمک می‌کنند. بعنوان مثال، رفرمهای انجام شده در ایالات متحده آمریکا موفق به تبدیل کارگران «بقه آبی» به محافظه‌کارترین

گروه در جامعه امروز امریکا شده و از این طریق تا حد زیادی موجب تضعیف دیدگاه مارکس گردید که معتقد بود کارگران در جوامع سرمایه‌داری به اندازه‌ای از خود بیگانه می‌شوند که سرانجام قیام می‌کنند. اقداماتی که رهبران نظام در زمان فروکش کردن قدرت قادر به انجام آن هستند، از «دگرگونی محافظه کارانه» تا عمل متقابل چون «سرسختی نخبگان» در نوسان است. انجام موفقیت‌آمیز دگرگونی محافظه کارانه یا رفرم عمدتاً به دو عامل بستگی دارد: آشنایی نخبگان با شرایط اجتماعی، و توانایی آنها به تعیین عناصری از ساختار ارزشی که برای حفظ فرهنگ ضروری است. وظیفه نخبگان سازگار کردن ساختار ارزشی با محیط و زمان مشخص و نیز وضع قوانین مناسب و جدید برای رفتار عملی است. در صورتی که نخبگان موفق به انجام این امر شوند، نظام دوباره بسوی تجانس و انسجام حرکت می‌کند، انقلابی واقع نمی‌شود، و در عوض، دگرگونی محافظه کارانه یا رفرمی مانند «برنامه نو» (New Deal) در ایالات متحده امریکا و «لایحه رفرم» (Reform Bill) سال ۱۸۳۲ در انگلستان پیش می‌آید. سیاستهای نامناسب نخبگان غالباً نتیجه جدایی آنها از جامعه است و نه تمایلات ضداجتماعی آنها. نخبگان ممکن است بر اثر ساختار انعطاف‌ناپذیر طبقاتی، فساد خانواده یا گروه حاکم، شبکه‌های مسدود شده تحرک اجتماعی، و سپردن نقشه‌هایی به اعضای این گروهها صرفنظر از توانایی آنها، دچار انزوا شوند.

سرسختی نخبگان که همانا تعقیب آگاهانه سیاستهای واگرایانه و امتناع آنها از انجام رفرم می‌باشد، همواره عامل اصلی کمک به انقلاب است.

بین دو عمل متقابل «رفرم آگاهانه» و «سرسختی نخبگان»، مراحل متفاوتی از رفرم و سیاست وجود دارد. یکی از عمومی‌ترین رفرمها عبارت از تسهیل تحرک افراد از جایگاهی به جایگاه دیگر است؛ در نتیجه این عمل، رهبران واقعی یا بالقوه جنبش اعتراضی، جذب نخبگان خواهند شد. مدت‌هاست این امر مشخص شده است که پذیرفتن روشنفکران با استعداد به گروه نخبگان، روش ضدانقلابی مؤثری است زیرا موجب بی‌طرفی گروهی می‌شود که در صورت نارضایتی قادر به ایجاد ایدئولوژی انقلابی هستند. خود این سیاست غالباً موفق به اعاده ثبات نظام در سایه ارزشهای قدیمی می‌گردد، هرچند متضمن رفرم و دگرگونی اجتماعی نیز هست.

ایدئولوژیهای انقلابی، در مخالفت با این نوع رفرم، همواره کنار نهادن ساختار ارزشی قدیم را بطور کامل خواستار می‌شوند. این ایدئولوژیها بعلت اینکه دربرگیرنده ارزشهایی برای آینده هستند، ساختار ارزشی قدیم و ایدئولوژیهای رقیب را حذف می‌کنند. مشخصه دیگر ایدئولوژی انقلابی این است که خواهان دگرگونی فوری است و موکول کردن اهدافش را به زمانی دیگر نمی‌پذیرد. این فوریت و دیگر عناصر ایدئولوژی انقلابی تنها زمانی که از دریچه مخالفت با ساختار کهنه‌ای که بالطبع بایستی حذف گردد نگریسته شوند، یا زمانی که انقلاب به پیروزی می‌رسد، مناسب و کارساز خواهند بود. دو نوع ضرورت برای انقلاب وجود دارد که رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند اما عامل مستقیم انقلاب نیستند: نخست اینکه فشارهایی وجود دارد که توسط نظام اجتماعی نامتعادل، و به دیگر سخن، توسط جامعه‌ای ایجاد می‌شود که در حال دگرگونی است و نیاز به تغییرات بیشتری برای ادامه حیات دارد.

مشخصه‌ای که در میان همه ویژگی‌های نظام اجتماعی نامتعادل به بی‌واسطه‌ترین شکل به انقلاب کمک می‌کند فروکش کردن قدرت است. افول قدرت موجب می‌شود آنهايي که دارای اقتدار رسمی هستند بطور فزاینده‌ای از زور برای حفظ نظام بهره جویند.

دومین مجموعه عوامل ضروری، شامل رفتار مقامات در مورد آندسته از مشکلات اجتماعی است که پدید می‌آیند. این مجموعه بویژه دربرگیرنده توانایی مقامات به انجام رفرم هدف‌دار در زمانی است که نظام نامتعادل شده است. در صورتی که مقامات قادر به انجام رفرم یا اتخاذ سیاستهایی نباشند که اعتماد افراد بی‌علاقه به نظام را جلب و توانایی نظام را برای حرکت بسوی تجانس و انسجام مجدد حفظ کند، این امر فقدان اعتبار را در بی‌خواهد داشت. چنین امری بدین معناست که دیگر استفاده از زور توسط گروه یا افراد

□ رفرم، در واقع برنامه‌ایست برای اقدام در جهت ایجاد تجانس و سازگاری مجدد بین اجزاء متشکله نظام، و درهرحال از این تمایل مایه می‌گیرد که بخشهایی از ساختار اجتماعی کهنه حفظ شود و در روند اقدامات نیز از خشونت اجتناب گردد.

□ معمولاً سیاستهای مربوط به رفرم، مانند ایدئولوژی‌های انقلابی، در یک نظام نامتعادل شکل می‌گیرد، اما غالباً از سوی کسانی ارائه می‌شود که علاقمند به حفظ نظام مستقر هستند و آگاهانه برای کاستن از اعمال انقلابی یا خشونت آمیز توسط گروههای مخالف تلاش می‌کنند.

□ انجام موفقیت‌آمیز دگرگونی محافظه کارانه یا رفرم، عمدتاً به دو عامل بستگی دارد: آشنایی نخبگان به شرایط اجتماعی، و توانایی آنها به تعیین عناصری از ساختار ارزشی که برای حفظ فرهنگ ضروری است.

□ انقلاب باید بعنوان تلاش در جهت جایگزین کردن ساختار جدید به جای آن چیزی که رو به نابودی گذاشته است، شناخته شود. انقلاب زمانی به پیروزی می‌رسد که در برابر انحصار قدرت بطور مؤثر ایستادگی و مبارزه شود و این کار آنقدر ادامه یابد که بار دیگر انحصار قدرت حاصل گردد.

برگزیده‌ای که صاحب اقتدار هستند، مشروع تلقی نمی‌شود.

عامل نهایی یا کافی برای انقلاب، پدیده‌ای چون قیام در درون ارتش است که معمولاً بطور تصادفی بوجود می‌آید. چنین قیامی سلاح نخبگان یا مقامات را برای تحمیل رفتار اجتماعی از دست آنها خارج می‌سازد، یا گروه‌های انقلابی را متقاعد می‌کند که امکانات و نیروی مقابله با قدرت باقی مانده برای نخبگان را دارند. این «عوامل تسریع کننده» یا علل فوری تر انقلاب، فشارهایی هستند که می‌توانند بی‌درنگ انقلاب را در جامعه‌ای که دچار افول قدرت و فقدان اقتدار گردیده، به راه اندازند. معذالک در جوامع کارکردی، این فشارها بدون ایجاد قیام به آسانی خنثی می‌شوند. علاوه بر این، تسریع کننده‌ها عواملی هستند که تعیین کننده زمان قیام و نیز موفقیت یا عدم موفقیت انقلابیون در استقرار و کسب جایگاه جدیدی برای اقتدار هستند. (۶)

چنانکه بیشتر خاطرنشان کردیم، تسریع کننده‌ها حوادثی هستند که با آشکار کردن ناتوانی نخبگان در حفظ انحصار قدرت، وقوع انقلاب را میسر می‌سازند. حال می‌توانیم انواع این تسریع کننده‌ها را ذکر کنیم. در وهله اول، تسریع کننده‌ها شامل عواملی است که مستقیماً بر نیروهای مسلح يك کشور، انضباط، ترکیب سازمانی و وفاداری آنها اثر می‌گذارند. عوامل دیگر به اعتقادات مرامی (ایدئولوژیک) گروه معترض مربوط است و به آنها امکان می‌دهد که بر توانایی نظامی نخبگان و نیز انجام عملیات ویژه علیه نیروهای مسلح آنها غلبه کنند.

تحلیل نگرش سیاسی نیروهای مسلح در هر نظام، همواره در بررسی انقلاب ضرورت دارد. از آنجا که ایجاد انقلاب متضمن پذیرش خشونت بمنظور تغییر دادن نظام است، ضرورتاً انقلابیون بایستی به مقابله با افراد و گروه‌هایی

# یادداشت

بقیه از صفحه ۳

غالباً در دستگاہی با می‌گیرد که مدیر یا مدیران، به علت نداشتن صلاحیت‌های لازم، مورد احترام و اعتماد زبردستان نیستند و به عبارت دیگر، وجودشان در پشت میز ریاست عین حق‌کشی و بی‌عدالتی است.

از افراد همه فن‌حریفی که با اتکا بر اصل «خواستن توانستن است»، بدون تخصص و سابقه کار مفید و بیمودن سلسله مراتب در اندک مدتی به مقام‌های بالا دست می‌یابند، نمی‌توان انتظار داشت که قانون و ضوابط را پاس بدارند و به درستی اجرا کنند. چنین مدیرانی حتی اگر بخواهند، نمی‌توانند همکاری مؤثر زبردستان بهتر از خود را جلب کنند و آنطور که باید و شاید صواب و ناصواب و خادم و خاطی را تشخیص دهند.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های آنها و کسانی که دور و بر خود جمع می‌کنند، برخوردار بودن از قدرت زیاد است، قدرتی که نه از قانون بلکه از بی‌قانونی مایه می‌گیرد: اعمال اختیارات به دلخواه و بدون احساس مسئولیت پاسخگویی در برابر مراجع کنترل‌کننده. در پناه چنین قدرتی است که ارزشها فرو می‌ریزد، فساد با می‌گیرد و فرهنگ «پول و پارتی و زرنگی» رواج می‌یابد. مسائلی از قبیل دلسردی یا کم‌کاری کارمندان، عزل و نصب‌های بیجا، ریخت و پاش‌های بی‌حساب و کتاب، خودسری و قلدری مآبی‌های شرم‌آور، وضع مقررات دست و پاگیر ولی بولساز، اجرای برنامه‌های زیان‌آور، آه و ناله ارباب رجوع و ... که خبر آنرا در مورد برخی سازمانها و نهادها مکرر از زبان نمایندگان مجلس شنیده‌ایم یا در گزارشها و نامه‌های چاپ شده در مطبوعات دیده‌ایم، در همین راستا قابل بررسی است.

عده‌ای فقر و هزینه سنگین زندگی را عامل اصلی گسترش فساد می‌دانند. این نظر بطور کلی درست است ولی یکسره در مورد فساد اداری صدق نمی‌کند زیرا اولاً فساد اداری به سوء استفاده مالی و ارتشاء محدود نمی‌گردد، و ثانیاً مشاهده می‌کنیم که میلیونها نفر کارمند شرافتمند و درستکار که از صدر تا ذیل سلسله مراتب اداری جای گرفته‌اند، با وجود سختی‌ها و محرومیت‌های فراوان، چشم و دست و دامان خود را پاک نگه‌میدارند. بعلاوه، وقتی پای دزدی‌های میلیونی و میلیاردی در میان است، میتوان از فقر اخلاقی سخن گفت، ولی از فقر مادی، نه.

چه خوب است در کنار قانون «از کجا آورده‌ای»، قانونی نیز با نام «از کجا آمده‌ای» داشته باشیم تا براساس آن میزان صلاحیت مدیران برای کاری که بدان مشغولند روشن گردد، و سره از ناسره شناخته شود. شاید از این طریق سرنخی از کلاف در هم پیچیده روابط ناسالم به دست آید. ایجاد یک سازمان بازرسی مستقل و نیرومند با شعبی در هر وزارتخانه و نهاد دولتی و وابسته به دولت، و همچنین نصب صندوق شکایات در همه ادارات و اماکن عمومی می‌تواند کارشناسانی موارد و عوامل فساد را تسهیل کند. همکاری مطبوعات در این زمینه بسیار ارزشمند خواهد بود.

با امید به اینکه اقدامات دولت با سرعت و قاطعیت ادامه یابد و خانان به مردم و کشور به سزای اعمال ننگین خود برسند؛ البته نه بصورت انفصال از کار دولتی، که به تعبیری این شاید نوعی پاداش باشد!

## کنفرانس بررسی نقض بیطرفی و اشغال ایران

در شهریور ۱۳۲۰

سوم شهریور ماه امسال مصادف با پنجاهمین سال نقض بیطرفی و اشغال ایران توسط متفقین بود.

با توجه به اسناد منتشر نشده و حقایقی که در این باره ناگفته مانده است، «مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» برای روشن نمودن حقایق و زوایای پنهان و ناشناخته این رخداد، کنفرانس و نمایشگاهی در این زمینه طی روزهای ۱۹ آذر تا ۶ دی ماه در محل موزه دفینه برگزار خواهد کرد.

بپردازند که کنترل قدرت را در جامعه در اختیار دارند. همان‌گونه که یکی از نویسندگان اظهار می‌دارد، «انقلاب زمانی به پیروزی می‌رسد که وضعیت انحصار قدرت بطور مؤثر به مبارزه طلبیده شود و این امر آنقدر ادامه یابد تا بار دیگر انحصار قدرت حاصل شود» (۷).

هنگامی که خشونت انقلابی به پایان رسید چه اتفاق می‌افتد؟ همان‌گونه که «هانا آرنه» (Hannah Arendt) اظهار می‌دارد، واژه «انقلاب» اصلاً به معنی بازگرداندن (Restoration) است که برغم داشتن معنایی متضاد برای ما در حال حاضر، عملاً هدف مورد نظر انقلابیون در قرون هفدهم و هیجدهم به شمار می‌رفته است. (۸) به دیگر سخن، در نهایت امر، انقلاب باید بعنوان تلاشی در جهت جایگزین کردن ساختار جدید بجای آن چیزی که رو به نابودی گذارده است، شناخته شود.

در این مرحله، توجه اصلی جنبش با ارائه هنجارهایی جهت تحقق بخشیدن به همه کارکردهای ضروری نظام، از ایجاد دگرگونی در نظام به حفظ آن معطوف می‌شود. «روال عادی دادن به کارها»، «عادی ساختن» یا «بنیان نهادن» دارای جنبه‌های متعددی مانند سازه‌ندهی و ارتباط می‌باشد. ارتباط، ابزاری است که برای کسب مقبولیت و تکمیل دگرگونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. سازماندهی متضمن شکل بخشیدن مجدد به روابط متغیر در درون خود گروه انقلابی است.

«هانا آرنه» دوگانگی موجود در این وضعیت را چنین بیان می‌کند: «روحیه انقلابی شامل دو عنصر می‌باشد که به نظر ما آشتی‌ناپذیر و حتی متضاد هستند. عمل پایه‌ریزی حکومت جدید و ایجاد شکل جدیدی از دولت، متضمن توجه عمیق به ثبات ساختار نو می‌باشد. از سوی دیگر، تجربه‌ای که ضرورتاً افراد دگرگین با این مسأله عمیق با آن روبرو خواهند شد، آگاهی از توانائی انسان در آغاز کارها و نیز روحیه بالای است که همزمان با خلق پدیده‌ای جدید ظاهر می‌شود.

... این دو عنصر، یعنی توجه به ثبات و روحیه تازه، در اصطلاحات و اندیشه سیاسی مفاهیمی متضاد به شمار می‌روند. یکی از این دو محافظه‌کاری نام گرفته و ادعا می‌شود که دیگری همان لیبرالیسم پیشرو است» (۹).

✳ اصل این مقاله به زبان انگلیسی بوده و توسط آقای ضیاء تاج‌الدین به فارسی برگردانده شده است.

### □ حواشی

1. Gerth, H. and Mill, C.W.: «Character and Social Structure», pp.273-277.
2. Gerth, H. and Mills, C.W.: «From Max Weber», p.78.
3. Gerth, H. and Mills, C.W.: «Character and Social Structure», pp.287-290.
4. Johnson, Chalmers: «Revolutionary Change», pp.50-55.
5. Ibid., pp.70-71.
6. Ibid., pp.79-80.
7. Ibid., p.86.
8. Arendt, H.: «On Revolution», p.36.
9. Ibid., p.225.

### □ منابع:

- 1- Arendt, Hannah: «On Revolution», New York, The Viking Press, Inc., 1965.
- 2- Gerth, H. and Mills, C.W.: «Character and Social Structure», New York, Harcourt, Brace and World, Inc., 1953.
- 3- Gerth, H. and Mill, C.W.: «From Max Weber», New York, Oxford University Press, 1946.
- 4- Johnson, Chalmers: «Revolutionary Change», Boston, Little, Brown and Company, 1966.
- 5- Mannheim, Karl: «Ideology and Utopia», New York, Harcourt, Brace and World, 1935.
- 6- Marx, K., Engels, F., and Lenin, V.: «The Essential Left: Their Basic Teachings», New York, Barnes and Noble, Inc. 1961.